

گفتگویی با

دکتر محمود بروجرودی

هدف ما جلوگیری از نگرانی هنرمندان است

کرده، آنگاه چگونگی برخورد با جوامع غیراسلامی، شأن و ارزش بخش های مختلف هنری و پاره ای سوالات دیگر را مورد بررسی قرار می دهد.

مسئله فرهنگ و هنر بطور عام و چگونگی آن چه در دوران پیش از انقلاب اسلامی و چه بعد از آن، سوال آغازین این مصاحبه است که دکتر بروجرودی به آنها پاسخ می گویند:

مطلبی که ذیلاً به نظر خوانندگان عزیز می رسد، حاصل گفت و شنودی با آقای دکتر محمود بروجرودی، قائم مقام وزارت ارشاد اسلامی است که در مجموع نقطه نظرهای ایشان را در باره مقام و جایگاه هنرمند در جامعه، تعهد جامعه نسبت به هنرمند و هم چنین وظیفه مسئولین و دست اندرکاران را در قبال مسائل صنفی و رفاهی هنرمند بازگو

■ هنرمند می‌بایستی از چنان رفاه فکری برخوردار باشد که تمامی وجودش را به صورت هنر عرضه کند

■ در زمینه هنر کسی باید دست اندرکار باشد که هنرشناس باشد و درد هنرمند را لمس کند، همانطور که آتش و سوزندگی آتش را لمس می‌کند

■ این هنرمندان هستند که می‌توانند فرهنگ جامعه‌ای را بسوی آن فرهنگ متعالی اسلام بکشانند



هنرمندان خطاط ما هم چنین شروع کرده‌اند و از اول خطاط درجه یک نبوده‌اند. میرمحمد حسام از اول خطاط نبوده بلکه کم کم به این درجه از هنر رسیده است.

انسان‌یات فرهنگی
سال جامع علوم انسانی

اسلامی به سنجیم.

آنچه که در ذهن مردم در دوره گذشته از هنر نقش بسته بود، چیزی بود که بیشتر به ابتذال شباهت داشت. من نمی‌خواهم این زمینه را خیلی بسط بدهم و فکر میکنم که همین اندازه کافی باشد. ولی باید به بینیم که چرا پس از پیروزی انقلاب، از همان ابتداء و یا حتی پس از دو یا سه سال، در فرهنگ اسلامی ما به هنر و هنرمند و حتی به هنر اصیل و هنرمندان متعهد هم توجهی نداشته و یا اکنون هم تقریباً میتوان گفت که

در مورد فرهنگ و هنر این مطلب را می‌توانم عرض کنم که اگر فرهنگ را به معنی پیشرفت‌های معنوی هر جامعه‌ای و یا هرملتی بشناسیم، که البته این تعبیر در کوتاه‌ترین جمله است، هنر هم جزو فرهنگ قرار میگیرد، یعنی هنر هیچگاه نمی‌تواند به دور از فرهنگ و فرهنگ خالی از هنر باشد. بنابراین آنچه را که ما و ملت ما در زمان گذشته، یعنی قبل از انقلاب اسلامی بدان هنر می‌گفتیم و یا در این کشور هنر نامیده میشد لازم است مورد بررسی قرار داده و رابطه آنرا با انقلاب

اکثریت این توجه را ندارند. وقتی که دقیقاً به این مسئله فکر می‌کنیم می‌بینیم که این عکس‌العملی است در برابر آن ناشایستگی‌ها و آن ابتذال‌ها و سرگرمی‌هایی که بنام هنر برای به منجلاب کشیدن یک ملت شیوع پیدا کرده بود، خصوصاً در دوران رضاخان و پسر معدومش محمد رضا.

پس از پیروزی انقلاب، این عکس‌العمل در برابر هنر، دقیقاً در مقابل آن عمل قرار داشت، پس وقتی این چنین بوده ما انصاف هم بدهیم نمی‌بایستی توقع داشته باشیم که یک شبه آن مفاهیم غلط و منحرف کننده دگرگون بشود و از هنر در ذهن مردم تعبیراتی بشود که تعبیر و تفسیر اصلی فرهنگ و هنر است. یعنی ملت هر چه به تلویزیون نگاه کرده، سرگرمی‌هایی را دیده که آن سرگرمی‌ها نتیجه حرکات و هنر نمایی‌های هنرمندانی بوده که باصطلاح می‌خواستند جامعه را سرگرم کنند که این جامعه نتواند به مقدرات خود بیندیشد. و یا برنامه رادیو شامل آهنگ‌ها و داستانهایی بود آنچه‌انی. بدنیست برای مقایسه هم که شده برنامه‌هایی که از رادیو و یا تلویزیون در دوران پیش از انقلاب پخش میشد با برنامه‌های پس از انقلاب در نظر گرفته شود. من چندی قبل، که شاید یکی دو سال پیش میشد، تاتری را به نام (میراب) از تلویزیون دیدم، این تاتر بسیار خوب کارگردانی و اجراء شده بود و از نظر دکور بسیار زیبا و در عین حال ساده بود و بازیگران آن افرادی معمولی بودند، افرادی بدون نام و نشان آن چنانی که سردر سینماها و تاترها و تماشاخانه‌ها، عکس و اسمشان نقش بسته باشد. در مورد این بازیگران سؤال کردم، گفتند که این یک کارگر ساده راه آهن و آندیگری کارگر ساده‌جای دیگری است ولی این افراد بقدری زیبا، اجراء نقش می‌کردند که من واقعاً لذت می‌بردم. نه اینکه ادعا کنم که هنرشناس هستم. ولی این هنر در مردم اثر می‌گذارد و در تغییر فرهنگشان بسیار موثر است. برای من هم که چند کلاسی درس خوانده‌ام و چندین سال درس داده‌ام و با مجامع علمی سرو کار داشته و دارم، طبیعی است که این صحنه‌ها را هنوز هم

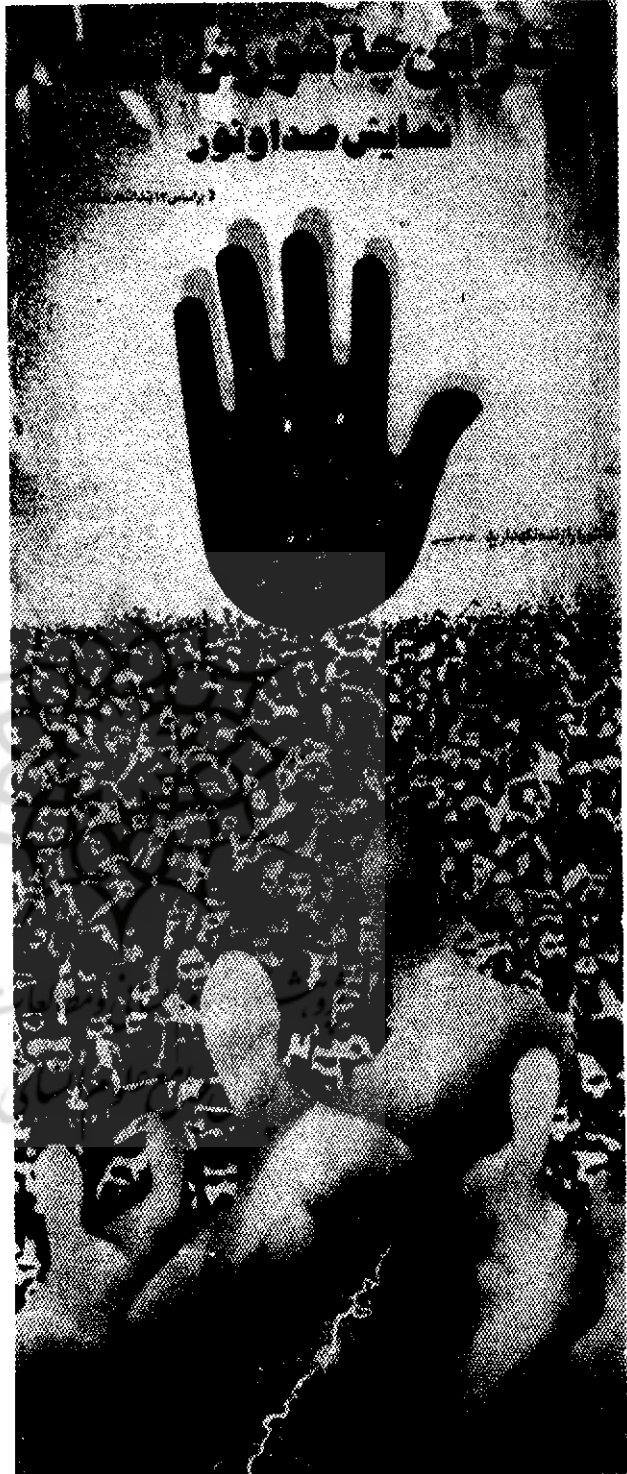
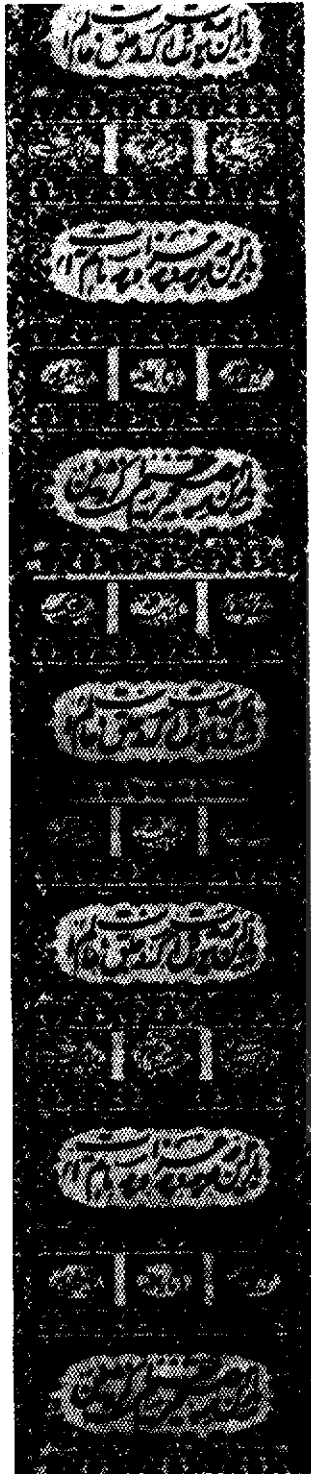
بخاطر همان عکس‌العمل در مقابل هنر طاغوت بادیدی انتقاد آمیز نگاه کنم ولی با وجود این تحت تأثیر قرار گرفتم. مسلم است که امثال این صحنه‌ها خیلی خوب می‌تواند اثری را در روح و فکر جامعه القاء کند، آنوقت عموم مردم بدبینی خود را نسبت به هنر و هنرمند از دست می‌دهند، چرا که این عکس‌العمل‌ها زائیده همان بدبینی‌هاست. پس تمام کوششها مصروف این شده است که از طرق مختلف هنر و هنرمند را به این اجتماع انقلاب کرده و متحمل در برابر کلیه شدائد و نارسائی‌ها به شناسانند. البته دستگاه‌های اجرائی وزارتخانه در این زمینه بسیار موفق بوده‌اند. بطوریکه ما اکنون می‌بینیم که تمام سالن‌های وابسته به وزارت ارشاد برنامه‌های نمایشی دارند و مردم هم بسیار استقبال می‌کنند و در دهه‌های پیش و هم چنین امسال دیدیم که مردم چگونه از برنامه تفریح‌خوانی که به کوشش معاونت هنری در تالار محراب برگزار شده بود استقبال کردند، استقبال مردم از این هنرنمایی‌ها و کوشش برای شناساندن هنر اصلی و اصیل به مردم، نتیجه این است که دستگاه‌های اجرائی توانسته‌اند در مدتی نه چندان کم، قدم به قدم به پیش بروند تا مردمی را که نسبت به هنر آن دیدگاه‌ها را داشتند و آن عکس‌العمل‌ها را پس از پیروزی انقلاب نشان می‌دادند با هنر آشنا کنند و مردم هم پذیرای هنر اصیل باشند. حالا به بینیم که هنر، چه نقشی را در جامعه می‌تواند ایفاء بکند. ما می‌توانیم نتیجه هر نمایشنامه، فیلم سینمایی و یا تفریح‌خوانی را بلافاصله پس از پایان آن برنامه از بینندگان ارزیابی کنیم. اگر کمی به عقب برگردیم می‌بینیم که قبل از پیروزی انقلاب، مردم چطور در خیابانها راه می‌افتادند و علیه دستگاه حاکم شعار می‌دادند. این راه افتادن‌ها و تظاهرات نتیجه تشریح‌ها و القائات سخنرانی بود که مطالبی در زمینه مطالب دستگاه حاکم برای مردم می‌گفت. پس گوینده آنقدر توانا بوده است و آنقدر هنر در گفتارش نشان میداده که می‌توانسته آن معانی را که در ذهن می‌پرورانده به مردم القاء کند و در مردم رسوخ دهد و مردم هم نسبت به مطالب دستگاه آنگونه عکس‌العمل

نشان بدهند. پس نمایشنامه‌ها، فیلم‌ها، تعزیه‌خوانی‌ها سرودها و آهنگ‌ها که در همین زمینه ساخته میشوند همان اثری را دارند که سخنرانی سخنوری که در مورد موضوعی صحبت کرده و مردم را تهییج می‌کند. وقتی که می‌دانیم و می‌بینیم اثر هنرهای نمایشی و هنرهای تجسمی بیشتر از هر چیزی است و اثر سرودها و آهنگ‌های انقلابی از هر مقاله و سخنرانی بیشتر است، چرا برای تغییر فرهنگ گذشته مردم واقعاً علاقمند به فرهنگ اسلامی، از این طرق نکوشیم. این معنا را وزارت ارشاد اسلامی درک کرده و درصدد هست از

بهترین کارگردانها که باروند انقلاب کاملاً آشنائی دارند و از هنرمندانی که از متن انقلاب جوشیده‌اند وهم چنین از وسائلی که هیچ مغایرتی با مصالح اسلامی ندارد برای تغییر فرهنگ این ملت بهره‌برداری بکند و تا حدی هم موفق بوده است و حالا که می‌بینیم از این تحرک‌ها می‌توان این بهره را گرفت دستگاه‌های ما وظیفه دارند که این افراد و برنامه‌ها را تا سرحد امکان و تا نهایی که برایشان مقدور است کمک کنند و من بعنوان کسی که هنرهای مختلف اسلامی وهم چنین هنرهای قبل از اسلام را تا حدودی می‌شناسد، البته نه



این راه انقلاب و نظام‌هاست نتیجه تکریم‌ها و القای ستمگرایی بود که نظامی در زمینه نظام دستگیره حاکم برای مردم می‌گفت.



اینکه بگویم تخصص دارم، مساله تخصص مطرح نیست مسئله این است که می‌توانم معیاری را که در آن زمان برای هنر بکار برده میشد درک کنم، معتقد هستم که اگر دستگاه‌های مالی و اجرایی، به هنرمندان متعهد و اصیل مابالین روندی که اکنون قدم برداشته‌اند کمک نکنند یا از هنر نادانند و هنر را نمی‌شناسند و غضب مقام‌های اجرایی را کرده‌اند و یا اینکه عناد دارند و منافع گونه رفتار می‌کنند.

ممکن است نوع کمک کردن به هنرمندان را تشریح کنید؟ با توجه به ضرورت تفکیک هنرمندان به دو گروه که اکثریت و اقلیت را شامل میشوند گروه اول که نوع ارائه کارشان اکتسابی و تجربی است و در ابعاد وسیع فعالیت می‌کنند و کارشان با تکنولوژی هنری رابطه دارد، مثل سینما، تاتر و... هم چنین در زمینه هنرهای دستی و سنتی و تولیدی-صنعتی در خدمت مردم و انقلاب هستند و گروه دوم هنرمندانی با قدرت خلاقتهای مختلف، مانند شعرا، نویسندگان، نقاشان، موسیقیدانان و... که مسلماً برخورد و رابطه با گروه دوم از حساسیت بالاتری برخوردار است.

همانطور که از قانون اساسی جمهوری اسلامی که بر مبنای قوانین قرآن و سنت و اجتهاد یعنی دقیقاً فقه شیعه قرارداد رنپداست، برای تصدی مقام‌ها به افرادی که واجد همه گونه صلاحیت باشند احتیاج است و چون تعداد این افراد به حد کفایت نبود ناچار از افرادی که نقاط ضعف آن چنانی نداشتند استفاده شد. در بعضی از پُست‌ها افرادی دیده می‌شوند که بسیار متعهد و متدین هستند ولی متأسفانه تخصصی نسبت به آن کار خاص یا نداشته و یا کمتر داشته‌اند و این مسئله بسیار روشن و بدیهی است که رئیس دانشکده پزشکی می‌بایست یک پزشک باشد، نمیشود یک لیسانسه ریاضی و یا دکترای ریاضی را رئیس دانشکده پزشکی کنند، درست است که می‌گوئیم باید مدیریت داشته باشد ولی تخصص‌ها هم لازم هستند. یعنی اگر اطاق عمل کمبودهایی داشته باشد و آن جراح به رئیس دانشکده اطلاع دهد، اصولاً

ممکن است آن رئیس متوجه ضرورت رفع آن کمبودها نباشد و نسبت به رفع آن نقیصه‌ها کوتاهی ورزد. در دستگاه‌هایی هم که با هنر و فرهنگ سروکار دارند تمامی افراد رأس می‌بایست از کسانی باشند که در زمینه هنر و فرهنگ تخصص و تبحر داشته باشند. ممکن است که شما به این حرف من ایراد بگیرید و بگوئید که مثلاً مسئول تدارکات، احتیاجی نیست که هنرمند باشد و من می‌گویم که مسئول تدارکات هم می‌بایست هنر را بشناسد به خاطر اینکه اگر روزی هنرمندی به او گفت که ما فردا برای دکور به این موارد احتیاجی داریم، بلافاصله تهیه بکند و نگذارد در نوبت که حیثاً کار پردازش فرصت تهیه این وسایل را پیدا بکند. و یا در مورد شستشوی فیلم فرضاً اگر سیانور ندارند فوراً در تهیه آن بکوشند و نگویند که اگر پنج روز هم دیر شد چه اشکالی دارد، کما اینکه می‌گویند و ما می‌شنویم.

یک آهنگساز گ اقتصلاپی که در تالار وحدت اجرا می‌شود و از رادیو تلو یزیون هم پخش می‌گردد چطور مردم را به هیجان می‌آورد، مثل اینکه ما فراموش می‌کنیم و متأسفانه این صفت و خوبی فراموشی که در ما هست، فرهنگمان و هنرمان را از ما می‌گیرد، شما یک سوال کردید که جواب دادش بسیار آسان است ولی اجرائش بسیار بسیار مشکل، سوال کردید که چگونه به هنرمندی که دارای خلاقیت است و به هنرمندی که تقلید می‌کند باید کمک و رسیدگی کرد. باید اول بررسی کنیم که این دو بخش از هنرمندان از چه نقاط مشترکی برخوردار هستند. نقاط مشترک آنها این هست که هر دو دارای ذوق هستند، آنکسی که خلاقیت دارد، ذوق دارد و آن آثار متعالی روح خود را به نام هنر بگونه‌های مختلف بروز می‌دهد و آند دیگری هم آن ذوقی را دارد که این آثار را از دیگری گرفته و با تقلید عرضه کند. پس هر دو می‌بایستی از یک چیز برخوردار باشند و آن رفاه در فکر است که می‌تواند شامل تمام مسائل زندگی بشود، یک هنرمند، چه شاعر باشد و چه نقاشی که تابلوهای بسیار زیبا خلق می‌کند و یا یک نویسنده و نمایشنامه‌نویس زبردست، اگر در میان آفرینش هنری

غذاهائی را نخورند و یکنوع غذاها را بیشتر بخورند، آیا هیأت اجرایی این وزارتخانه توانسته است رفاه نسبی برای این هنرمندان فراهم سازد؟ برای کسانی که دست اندرکار تهیه فیلم هستند چطور؟ و برای دست اندرکاران تهیه نمایشنامه چقدر وسائل رفاهی توانسته ایم تهیه بکنیم؟ که اینها فقط فکرشان برای خلاقیت هنر کار کند نه برای امرار معاش و بردن بچه اشان به پزشک!

هنرمند، دانشمند است و دانشمند، هنرمند. ارگان‌های مربوطه می‌بایستی به فکر این گروه باشند و غیر از تشویق و تقدیر، کلیه وسائل رفاهی هنرمندان را

خویش با مشکلاتی برای خانواده اش روبرو شود نه تنها متأثر می‌شود بلکه رشته افکار و اثری که تحت آن اندیشه‌ها داشت بروز می‌کند که برای یک ملت عرضه بشود از هم گسیخته می‌گردد. اگر ما وسایل را در اختیارش نگذاریم و آسایش نسبی را برای این هنرمند که زندگی مادی و دنبال پول رفتن را رها کرده‌تسین نکنیم قاعدتاً نمی‌توانیم توقع آفرینش آن‌چنان آثار هنری را که مفید برای اجتماع باشد داشته باشیم. همه مسائل به رفاه برمی‌گردد. ما به بینیم که برای خوانندگان تکخوان و گُر که در تالار وحدت مشغول هستند چه وسایل رفاهی فراهم کرده‌ایم. این‌ها می‌بایستی یکنوع



فراهم بکنند که این هنرمندان بوسیله خلق آثار هنری بتوانند در فرهنگ و اجتماع رسوخ کرده، فرهنگ این جامعه را متحول نمایند، آنگونه که فرهنگ اصیل اسلامی می‌بایستی باشد.

بنظر شما چه عواملی باعث میشوند که ذهنیت هنرمند به جریاناتی معطوف شود که پیروان به خلاقیت‌های صحیح و قابل قبول منجر گردد؟ آیا میتوان با تعمق در یک اثر هنری که زائیده التهابات و تأثرات درونی هنرمند است و با توجه به مراحل که او در یک فضای هماهنگ و آزادی برداشت و بیان بوجود آورده به روانشناسی (هنر) پرداخت و آیا میشود راهی را که یک هنرمند واقعی طی می‌کند و به نقطه‌ای که منتهی به ارضای خویشتن و ارضای جامعه میشود بازشناخت؟.

مشروط براینکه خصوصیتی را که بتواند از آن تراوش بکند و به صورت هنر عرضه بدارد داشته باشد؛ یعنی می‌بایستی مایه‌ای از هنر داشته باشد که در روحش باشد. چون هنر یعنی عصاره روح متعالی هنرمند که به صورتهای مختلف ظاهر میشود، گاهی به صورت شعر است گاهی به صورت نقاشی و یا نثر و یا بازیگری و یا به صورت بوجود آوردن نمایشنامه، سناریو و یا مجسمه‌ای و یا فرض کنیم که هنر تجارتي است که می‌تواند از کارش در بازار بهره‌برداری کند؛ البته به این قسمت آخر کاری نداریم و می‌پردازیم به هنری که می‌خواهد بر فرهنگ جامعه اثر مطلوبی بگذارد؛ هنری که جامعه و فرهنگ جامعه را آنطور که اعتقاد جمهوری اسلامی است می‌خواهد بسازد. این هنرمند میبایستی آزاد فکر کند و آزاد بیان دارد و اگر بخواهیم این کارها را نقد کنیم نمی‌بایستی که تماماً عینک بدبینی زده باشیم؛ بلکه باید نکات خوب و درخشانش را بگیریم و برای تشویق هنرمند هرچه میتوانیم آنرا بزرگتر کنیم چرا که نقد در لغت یعنی سنجیدن طلای خالص از طلای ناخالص و یا به عبارت دیگر طلای سره از ناسره. چرا که هنرمند دستمایه‌ای دارد، مایه‌های ذاتی دارد و می‌تواند آثار بهتری عرضه کند، بایستی تشویق بشود،

چون هنرمند روحش ظریف است، من یکبار در جمع شاعران گفتم که شاعر روحش مثل برگ گل لادن است آنقدر ظریف و حساس است که بقول شاعر:

لبی که از ننگ چشم می‌زند تب خال

خیال بوسه از آن لب کمال بیشرمی است
یعنی آنقدر ظریف است که از ننگ چشم تب خال می‌زند، از کوچکترین اشاره‌ای که از آن قدری ناسلامتی احساس بشود، روح هنرمند آزرده میگردد. پس برای نقد کارهای این هنرمند بایستی جهات مثبت آنرا در نظر گرفت و بزرگتر کرد تا او برای ارائه هنر، بهتر تشویق بشود.

ما برای ساختن فرهنگ یک ملت و یک جامعه، در شرف گرفتن نتیجه مثبتی هستیم، پس نمی‌توانیم که خدای ناخواسته بر سر هنرمند بکوبیم، بشکند آن دستی که توی دهان و سر هنرمند می‌کوبد و یا دست هنرمند را از کار باز میدارد، بهر وسیله.

این اعمال در برابر هنرمندان واقعاً جنایت است، برای اینکه ما می‌خواهیم برای بهبود فرهنگ اجتماع آن نتیجه بسیار ارزنده و عالی را از وجود هنرمند و خلاقیت آنان بگیریم، پس هنرمند طبق همان عبارتی که قدیمی‌ها گفته‌اند: (هرجا که رود قدر ببند و به صدر نشینند)، می‌بایست مورد احترام و عزت همگان باشد. و این مثل از سرمشق بچه‌ها و از کتابهای درسی بیرون بیاید و به حقیقت در مغز همه دست اندرکاران سطح بالای مملکت و مسئولین اجرائی نقش به بندد.

بطور کلی شما در این پنجساله، هنر را چگونه روانشناسی می‌کنید و چه نتیجه‌ای می‌گیرید؟
تبلیغات ما تا بحال چگونه بوده، همینطور نحوه برخورد هنرمند با انقلاب؟.

عرض کنم آنروزی که ما خدمت حضرت امام بودیم، حضرت امام در زمینه هنر مطلبی فرمودند که در جراید و رادیو و تلوویزیون هم منعکس شد ولی بیایم، روی این مطلب فکر کنیم. ایشان فرمودند که ما بایستی آنقدر کوشش خودمان را بکار ببریم تا هنر را در این مملکت از زیر صفر به صفر برسانیم و از صفر به بالا،

بر مبنای آن مطلبی که در ابتداء عرض شد اکنون نهایت کوشش‌ها برای پیشرفت، مصروف این میشود که تا هنر را آنگونه که هست بتوانیم در اذهان مردم این اجتماع مطرح کنیم و آنوقت به پیشرفت آن بپردازیم. بنابراین می‌بایستی مسائل را ابتدا در خودمان حل کنیم. برای این معنی و نتیجه‌گیری مثبت که به این سادگی هم میسر نیست. بایستی هنرمند را درک کنیم تا آن زمینه‌های معنوی که در وجود هنرمند است بتواند با تشعشع خود، فرهنگ یک جامعه را بسازد و به اوج خود برساند.

نهایتی _____ برای این منظور نمی‌توانیم _____ متصور باشیم و بگوئیم که فرضاً یک شاعر در ۵۰ سالگی، شعرش به اوج میرسد، نه، این چنین نیست، چه بسا شاعرانی که در اواخر عمر خویش اشعاری در نهایت فصاحت و بلاغت سروده‌اند و آنگاه به کمال مطلق دست یازیده‌اند و یا به مفهوم عامیانه‌تر:

(هر چه قالبی پابخورد و کهنه‌تر بشود ارزشش بیشتر خواهد شد)، این هنرمندان هم هر چه از کارشان بگذرد، آثارشان بهتر، دل‌انگیزتر و دلنشین‌تر خواهد شد. البته ممکن است بگوئیم که یک خواننده در سن پیری، صدایش آنطور که باید روح‌نواز نباشد اولی همه اش مسند تراوش مستقیم هنر از هنرمند به جامعه مطرح نیست. همان پیر هم که در زمینه کارهای هنریش پیر شده میتواند جوانانی را از نو بسازد و معلم بسیار موفق و پیروزی باشد. حال چگونه باید این هنرمندان را تشویق بکنیم برمی‌گردد به دیدها و شناخته‌هایی که ما نسبت به هنرمند داریم. آیا ما اعتقاد داریم که هنرمندان میتوانند فرهنگ جامعه را تغییر بدهند، من اعتقاد دارم که بلی و بزرگان این آب و خاک هم بر این اعتقاد هستند. پس ما چه وظیفه‌ای در برابر این هنرمندان داریم؟ این طرز تفکر ما، شخصیت ما را در برابر هنر می‌نمایاند. وقتی ما اعتقاد داریم که این هنرمندان هستند که می‌توانند فرهنگ جامعه‌ای را به آن فرهنگ متعالی اسلام بکشانند، پس این هنرمندان می‌بایست از هر فکری که غیر از هنر باشد مصون بمانند و تنها به یک چیز بیاورند و آن هنری می‌باشد که در وجودشان است و می‌خواهند

آنها را شعله‌ها و شعاع‌های نورانی به جامعه عرضه کنند و اجتماع را بر مبنای آن شعاع‌ها راهنمایی کنند و در حقیقت بسازند. ما بایستی کلیه وسائل رفاهی را برای آنان آماده کنیم، یعنی وظیفه وزارت ارشاد اسلامی است و به صراحت عرض می‌کنم که وزارتخانه آنچه را که در توان دارد بایستی برای سلامت زندگی کردن و بدور از دغدغه زیستن هنرمندان بکار ببرد تا این هنرمندان به هیچ چیز از وسایل مادی نیاندیشند و فقط در فکر خلق آثار معنوی باشند که سازنده فرهنگ اجتماع است آنوقت شما می‌فرمائید تبلیغات خارجی؟!، ما می‌بایستی تبلیغات داخلی‌مان را به گونه‌ای برنامه‌ریزی کنیم که ابتدا بوسیله ارائه این آثار هنری، خودمان بر مبنای فرهنگ صحیح پرورده و تربیت بشویم و بعد هر کداممان از این ملت، در هر زمینه‌ای که به خارج می‌رویم سفیری باشیم از برای جمهوری اسلامی در خارج از کشور. ما تا خودمان را با برنامه‌ریزی‌های دقیق و صحیح، آنهم بوسیله هنرمندان نسازیم نمی‌توانیم به تبلیغات خارج بپردازیم.

اشاره‌ای داشتید به بلوغ هنری هنرمند، نمیدانم منظورتان کدام گروه مشخص از هنرمندان است. در هر حال پیرو سخنان فوق سوال دیگری پیش می‌آید در باره دوران‌های مختلف زندگی «هنرمند». اگر ما فکر کنیم که سیر زندگی هنرمندان را تفکرات آنها و تأثراتشان تشکیل میدهد و بر پایه همین عوامل روحی، فکری است که به خلق آثار موفق میشوند چه تضمینی در کار است که حرکت زمانی در هنرمند موجب تعالی و تکامل وی شود؟ این حالت شکنندگی روحی که در اوست، این برداشتهایی که با تغییر جریانات فکری در وی پدیدار میشود و در نتیجه در آثارش نمود می‌کند و برخوردهایی که در اثر تحولات زندگی در نحوه تفکراتش بوجود می‌آید چگونه حکایت از رشد و بلوغ هنری می‌کند؟ ممکن نیست که ذهنیت با کتریک هنرمند در سنین جوانی، اثری را ارائه کند که از شعور بیشتر و طبیعت اصیل تری در آن صحبت شود؟ آیا تغییر جهت

ذهنیت هنرمندان بطرف مسائلی که نمی‌بایستی رابطه‌ای با آن داشته باشند در یک سیر زمانی به تخیلات و تفکرات «هنرمند» تأثیری نمی‌گذارد؟. آیا نشده است که هنرمندانی در سنین بلوغ و حتی کهولت نه بخاطر زندگی بلکه بخاطر تفکرات گذشته‌اشان میل به بازگشت به مرحله‌ای از زندگی گذشته داشته باشند؟. به عقیده من یک هنرمند متفکر با گذشت زمان وارد مراحل تازه‌ای از ابعاد سنتی و اخلاقی در برخورد با اجتماع شده که ناچار است خود را با آنها درگیر کند، تنها اثری که در ذهنیت جدید او بعنوان یک قوه حاکمه عمل می‌کند و او را بعنوان یک «هنرمند» باقی می‌گذارد اثراتی از نیروی تخیلات حقیقی گذشته است، نیرویی که در برخورد با واقعیات و اخلاقیات کاذب و بی‌عدالتیهای موجود در سیاستهای بین‌المللی تضعیف شده و او را وادار کرده است تا با پذیرش آلودگی‌ها به درون خود، از روی فطرت با آنها به مقابله برخیزد. ما به موارد ذهنی زیادی برخورد کرده‌ایم که فلسفه در هنر رجوع به گذشته کرده است.

این سوالی که شما می‌کنید می‌بایست از یک جامعه‌شناس متفکر می‌کردید، من نه جامعه‌شناس هستم و نه متفکر. سوال، خیلی خیلی مهم است و تا آنجائیکه من در این وقت کم می‌توانم صحبت کنم عریاضی دارم. یک هنرمند دارای زمینه‌های ذهنی در کودکی، نوجوانی و جوانی است که از آن زمینه‌ها کم‌کم هنر تراوش می‌کند و در جوانی و در سن بلوغ فکری یعنی حدود چهل سالگی بهترینش را ارائه می‌دهد. آنچه را که در سن کهولت با آن برخورد می‌کند و با دیدی که در این زمان داراست سواً آن چیزیست که در جوانی و یا نوجوانی و یا کودکی با آن برخورد کرده و از آن برداشت داشته است. البته آنها را چه موفقیت‌ها باشند چه احتمالاً یاس و سرخوردگی‌ها و ناامیدی‌ها به هیچ وجه نمی‌تواند فراموش کند. من یک جمله را در این شعر لطیف خلاصه می‌کنم:

بودم آن روز در این میکده از دُرد کشان

که نه از تا که نشان بودونه از تا که نشان
این چقدر به عقب برگشته و چه سوزی دردش به وجود آمده، چه سرزنش‌ها و چه ملامت‌هایی در آن دوران شنیده و کشیده که برمیگردد به آن زمان که این شعر بسیار بسیار زیبا را بیان می‌کند. تاثرات دوران کودکی، نوجوانی و جوانی و بلوغ فکری در سنین کهولت هم بسیار موثر هستند. ولی آنچه را که من عرض کردم اینست که ما می‌بایست این هنرمند را به طریقی داشته باشیم و نگذاریم به وسیله یادآوری آن خاطرات تلخ و غم‌انگیز، رشته افکار و رشته هنرش از هم گسسته بشود. در حقیقت اگر ما چنین کاری انجام دادیم، هنری بسیار جانانه برای صاحبان هنر عرضه کرده‌ایم. دردست داشتن یک هنرمند و کوشش برای اینکه جلوی هر نوع نگرانی از هنرمند گرفته بشود واقعاً هنر است. بایستی کسی در این زمینه دست اندرکار باشد که هنرشناس باشد یعنی درد هنرمند را لمس کند همانطور که آتش و سوزندگی آتش را لمس می‌کند. آنوقت برمیگردیم به چند جمله قبل من که می‌بایستی هنرمند را از تمام مسائلی که سبب میشود برایش دگرگونی فکری بوجود بیاید برحذرش بداریم. آسایش به تمام معنا برای یک هنرمند بایستی وجود داشته باشد تا بتواند آن هنر اصلیش را بروز دهد و کم‌کم در اذهان رسوخ بدهد.

خیلی مایل هستم که برای یکبار هم شده به بررسی هر چند کوتاه بروی اثرات اخلاق در هنر و فرهنگ خودمان و جوامع دیگر و رابطه آنها با هم پرداخته شود، برای رسیدن به چنین خواستی گویا فرصت مغتنم است که سوالی درباره مطلب مورد نظر از شما بکنم.

ما در قرن حاضر با مسائلی روبرو هستیم که برایمان واقعیت عینی دارند، انقلاب اسلامی ایران پرچمدار تحولات و دگرگونیهای غیرقابل انکار در سطوح بین‌المللی است. پس از حدود پنج سال از آغاز نخستین تجمعات افشار گوناگون و حرکت عمومی که در جهت اعتلای اسلام و عدالت

اسلامی و فروافکنند ن ظالمان انجام گرفت اکنون ضرورت تبلیغات وسیع در ابعاد گسترده و در جهت مبارزه با تبلیغات منفی بین المللی احساس میشود. بیان حقانیت بعنوان یک جوابیه سیاسی به مردم جهان دارای بعد گسترده است که در آن فرهنگ و هنر ما نقش موثری را می بایست ایفا کند. پیرو این مقدمه بازگشتی داریم به چگونگی موقعیت فرهنگی و هنری خودمان که در یک چهارچوب خاص اخلاقی قرار گرفته و هر نوع بازدهی را از طریق غیر معقول انکار می کند. در جای دیگر به عنوان گیرنده فرهنگ غرب و شرق و نه دهنده، خود را دچار محدودیت‌هایی می بینیم، زیرا آنها نه با اخلاق ما آشنائی دارند و نه با سنن ما و در نتیجه اخلاق جوامع اروپائی به خاطر تضادهای روحی- فکری و سنتی نمیتواند آنطور که باید ادبیات ما و بطور کلی بیان هنری ما را هضم کند در حالیکه در دوران قاجار و بخصوص ۵۰ ساله اخیر بگونه‌ای تصاعدی رشد فرهنگ و هنر جوامع، بخصوص جوامع غربی آنطور بود که ذهن مردم ما از طریق ادبیات، موسیقی، هنرهای تجسمی و غیره با اخلاق آن جوامع آشنا شده است و احساس نوعی درک و پذیرش می کند. بطور مثال نویسندگان خارجی کتابهایشان خوانده و تا حدود بالائی ادراک می شوند. شما بفرمائید در موقعیت حاضر و بنا به احساس ضرورت، بنا به دلایلی که عرض کردم چگونه می توانیم از طریق هنر ارائه کننده فرهنگ و اخلاق خود به دیگر جوامع باشیم؟ راهی، هست که اخلاق سیاسی که یک اخلاق بین المللی است جایگزین اخلاق سنتی در ادبیات و هنرهای دیگر شود؟

عرض کنم که شما چند نکته را تثبیت شده و جا افتاده قلمداد کردید که من معتقد نیستم. یکی مسئله ثبات فرهنگ غرب و یا شرق است. من اعتقاد ندارم که آنها تثبیت شده هستند. چند سال به عقب برگردیم و به بینیم که هیپیزم چرا بوجود آمد و چطور یکباره عده‌ای در مشرق زمین و سپس در مغرب زمین پیدا شدند و آنقدر

از زندگی ماشینی و مادی سرخورده بودند که به کوه و جنگل و غار پناه بردند. این همان عدم ثبات فرهنگی آنان است که مورد بحث ماست. در اثر معاشرت و الگو قرار دادن اروپا رفته‌های ما از دوره قاجاریه به این طرف، فرهنگ غرب در این جا می توانیم تقریباً بگوئیم که حاکم شد. کما اینکه می بینیم. حالا اگر ما بخواهیم این معنی را ازین ببریم دوراه داریم. یا بیائیم با آن مبارزه کنیم و به موازات مبارزه با فرهنگ غرب، از طرق مختلف کوشش کنیم تا فرهنگ خودمان را که یکی از بزرگترین و موفق‌ترین طرفش هنر است به جامعه القا کنیم و دیگری اینکه به جای هدر دادن نیرو که می توانیم صرف سازندگی کنیم صرف مبارزه با آن کنیم. آن برای خودش هرچه هست باشد. ما بیائیم نهایت توان خود را برای شناساندن فرهنگ اصیل اسلامی که محدود هم نیست و چهارچوبی هم ندارد برای جامعه صرف کنیم. از دوره قاجار هم به عقب برگردیم، به قرن سوم و چهارم هجری، البته به مصداق ضرب المثل الکلام یجر الکلام، حرف‌ها خیلی کشیده میشود به حرفهای دیگر. اصولاً باید به بینیم که فرهنگ غرب چه بوده که به این جا کشیده شده است. وقتی ما برمی گردیم به گذشته، آنوقتی که اسلام تا پواتیه، قلب فرانسه پیش رفت آنهم در یک قرن پس از رحلت نبی اکرم (ص)، و در آنجا متوقف شد چه اثری برجا می گذارد. اروپائیان ملخ وار برای بدست آوردن آثار فرهنگی مسلمانان و ترجمه به زبانهای خودشان هجوم آوردند. وارد این بحث اگر بشوم مثنوی هفستاد من خواهد شد، همین جا می گذریم. من فقط یک آدرس به شما می دهم مقدمه بر تاریخ علم نوشته جرج سارتن که اگر ملاحظه بفرمائید می بینید که آنها واقعاً با هجوم ملخ و ارشان شروع به ترجمه آثار علمی و فرهنگی مسلمانان که پایه و بنیان فرهنگ اروپا شد نمودند. البته این را ما مسلمانان نمی گوئیم بلکه جرج سارتن رئیس آکادمی علوم در اروپا می گوید که مکتوب و موجود هم هست و در نوع کتابخانه‌های



ایران هم پیدا میشود. آنان آثار فرهنگی مسلمانان را گرفته و ترجمه نمودند و در دانشگاه‌ها عرضه داشتند. حتی وقتی سمینارهای مختلف در زمینه‌های علوم تجربی و علوم الهی گذارده میشود باز مأخذ و منابع اصلیشان همان منابع اسلامی است که فرهنگ علمی آنان را ساخته است. اما چرا ما به انحطاط گرایش پیدا کردیم. پاسخ این سوال اینست که اروپا رفته‌های ما به جای اینکه علوم کسب شده را که منابع اولیه‌اش علوم اسلامی است و در آنجا با زرق و برق آراسته شده و به اینها القاء گردیده است به مملکت ما بیاورند و منتشر کنند، به ظواهر و لذایذ جسمانی پرداخته و متأسفانه آنها را برای ما آوردند. ما محدودیتی نداریم، اسلام هیچ نوع محدودیتی ندارد. شما احکام اسلامی را که بر مبنای قرآن و سنت نبی اکرم (ص) و سایر معصومین است و اجتهادی که در مذهب شیعه وجود دارد ملاحظه کنید متوجه خواهید شد که روز به روز تازگی هازد.

باز همان اسکلام یجر الکلام میشود. آنوقت که صحبت کشف قضا شد و ماهواره‌ها با سرنشین‌ها شروع کردند به حرکت در قضا، حضرت امام در تحریر الوسیله نوشتند: احکام نماز کسی که در ماهواره است. چون این کسی که در ماهواره است اگر مسلمان باشد باید نمازش را بخواند، چون نماز در هر شرایطی واجب است. مگر اینکه بیهوش باشد و یا بگونه‌ای که نتواند نماز بخواند و این ماهواره، در هر شبانه‌روز دوازده مرتبه دور زمین میگردد و دوازده مرتبه خورشید از برابرش رد میشود و برایش در حقیقت شب می‌گردد پس نماز این مسافر چه حکمی پیدا می‌کند. این موضوع که در زمان پیامبر اکرم (ص) و در زمان ائمه معصومین (س) نبود، پس مجتهد شیعه می‌تواند بر مبنای استنباط عقلی خود با تکیه بر قرآن و احادیث این استنباط را به نام اجتهاد بکند و مردم هم از آن تبعیت بکنند بدون اینکه کسی مکلفشان کرده باشد، پس این هنر است.

در اروپا پیشرفت علمی بود، خیلی هم زیاد بود و حالا هم هست و لحظه به لحظه هم ترقی میکند، تحصیل کرده‌های ما به جای اینکه از این پیشرفتهای



روحانیون را تغییر بدهند. (مگر داوری کردن به لباس است؟). در هر حال ظاهرش را به ظاهر اروپائی آراستند و بعد آنها را به مجامع مختلف کشانده و سپس از مسیرهای اسلام به مسیرهای انحرافی؛ که بعضی از روشنفکرهای قدیمی ما به این افراد می گفتند متمدن، سوق دادند در حالیکه سوق به انحطاط بود. زنهای ما را در اجتماع به صورت عروسکهای در آوردند که فقط و فقط جوانان ما را به انحراف بکشانند. اکنون زنهای ما در بازار کار هستند، در اذارات هستند و بدون اینکه وقت بیهوده صرف کنند به کارهایشان می پردازند، بفکر می پردازند، طرح و ایده میدهند و در کارهای اجتماعی آنطور که باید حرکت دارند. این ها نتیجه چیست؟ نتیجه اینکه حکومت ما و انقلاب ما سبب شد، و اینها هم خودشان می خواسته اند که به اصل خود بازگردند

علمی استفاده بکنند و به جای اینکه ما و جوامع ما را تشویق و راهنمایی کنند تا به موازات آن پیشرفتها حرکتهای سازنده داشته باشیم، هنر مستهجن و مسخره را که نه هنر اصیل بود بلکه هنر بازاری، برای ما آوردند و حکومت ها هم به این حرکات دامن زدند، برای اینکه ما را در مسیر آن حرکات و به اصطلاح به ظواهر تمدن هدایت بکنند. در دوره رضاخان ما می بینیم که اولین حرکت، در مخالفت بادین، مخالفت با حجاب و سپس کشاندن افراد از مسیر روحانی به مسیرهای مادی بود. یعنی گفتند که می خواهیم دادگستری درست کنیم، آمدند و آقایانی را که در حوزه علمیه قم تحصیل می کردند به تهران آوردند به عنوان اینکه از قضات برجسته دادگستری باشند. اولین کاری که کردند این بود که این افراد کت و شلوار بپوشند و لباس های



بقول مولانا:

هر کسی کدورماند از اصل خویش باز جوید روزگار وصل خویش

اکنون حرکت‌های بسیار خوبی در محیط زنها آغاز شده است. حرکت‌هایی منهای ولنگاری‌ها، منهای هرزگی‌ها و بی‌بند و باری‌ها و پرداختن به تظاهر و ظاهر آن چنانی، البته اشتباه نکنیم، این لازمه‌اش این نیست که زن، خودش را فراموش کند که چی هست، زن برای خانه و کاشانه‌اش بسیار بسیار مقدس است و در این جا هر طور می‌تواند زندگی کند. برای اجتماع هم بسیار بسیار مقدس است و بایستی بر مبنای آن ضوابطی که اسلام حکم کرده زندگی بکنند. بنابراین ما اگر بخواهیم با آن القائنات غربی، هم مبارزه بکنیم و هم خودمان جلو برویم، یکمقدار از نیرویمان صرف مبارزه خواهد شد. من اعتقادم بر این است و خیلی از بزرگان هم این اعتقاد را می‌پسندند که مبارزه را کنار بگذاریم و راه خودمان را برویم و درصدد سازندگی اجتماع باشیم برای آن حد و مرزی که اسلام مشخص کرده و اجتهاد هم در مذهب شیعه راه‌ها را بر مبنای زمان باز گذاشته، نه در مظاهر مستهجن و استهزاء آمیز زمان بلکه در آن عقایدی که ما بایستی به آن برسیم و راه خودمان را برویم و امیدوارم که انشاءالله در این راه هم پیروز و موفق و موید باشیم.

اما از نظر تبلیغات و برای اینکه ما چگونه تبلیغ بکنیم از قدیم گفته‌اند: سرمشق، یعنی وقتی که بچه‌ای میخواهد خطش خوب بشود یک خطاط خوب بالای صفحه به او سرمشق می‌دهد و این بچه می‌بایستی که کوشش کند به آن طریق بنویسد، کما اینکه هنرمندان خطاط ما هم چنین شروع کرده‌اند و از اول خطاط درجه یک نبوده‌اند. میرعماد هم از اول خطاط نبوده بلکه کم کم به این درجه از هنر رسیده است. سرمشق‌ها و الگویی جوامع اصولاً آنهایی هستند که مردم نسبت به آنها اعتقاد و حساسیت دارند. ما اگر قرار باشد بگوئیم سرمشق و فرمول نوشته، فرمول‌ها و کتابهای مدون داریم. اگر ما به قرآن مراجعه کنیم می‌بینیم که تمام

دستورات زندگی را دارد و احادیثی که از نبی اکرم (ص) و ائمه معصومین (س) روایت شده و بسه ما رسیده دارای جزئیات زندگی است. در اوائل قرن دوم هجری وقتیکه دولت وقت می‌خواهد سکه ضرب کند فرمول ضرب سکه را از امام جعفر صادق (ع)، پیشوای مذهب جعفری و ششمین امام ما می‌گیرد، این تمدن است. ساختن سکه تمدن است، اما عبارتی که روی آن سکه می‌نویسند فرهنگ است. امام می‌فرمایند بنویسید: لا اله الا الله، محمد رسول الله (ص). فرهنگ حضرت جعفر بن محمد الصادق (ع) به دولت وقت القا می‌کند که سکه را باید با این قالب، با این آلیاژ و با این فرمول درست کرد و رویش هم این نوشته باشد.

هر کاری که انسان می‌خواهد انجام بدهد بهترینش را آنوقتی می‌تواند بکند که اعتقاد داشته باشد و اگر اعتقاد نداشته باشد نمی‌تواند آن کار را به طور دلخواه انجام دهد. ما مسلمانان در حقیقت به دین و مذهب و آئین خود اعتقاد و ایمان داریم، در کلیه مراحل زندگی هم الگوهای داریم که از آن تبعیت می‌کنیم. جوامع به ظاهر اسلامی هم در دنیا زیاد هست، اگر ما بتوانیم خودمان را بر مبنای فرهنگ اصیل اسلامی بسازیم و سرمشق باشیم آنگاه می‌توانیم فرهنگ اسلامی رایج جوامع اسلامی دنیا صادر نمائیم. آیا بعد از سرخوردگی‌های زیاد که هم در اروپا و هم در مشرق شاهد آن هستیم باید مایوس باشیم از اینکه این فرهنگ در آنها القائاتی ایجاد بکند که بفرهنگ خودشان القاء شبهه بکند؟ این نکته شرط اولش آنست که ابتداء به کاری که می‌خواهیم انجام بدهیم اعتقاد و ایمان داشته باشیم و از پای ننشینیم. آن رزمنده‌ای که به جبهه می‌رود ایمان دارد چنانکه می‌بینیم با نیروی بسیار کم توانسته‌اند فتوحات بسیار بکنند و حالا هم همین طور است، این بچه‌های مومن توانسته‌اند با نیروی کم در مقابل نیروهای شیطانی پیروزی‌های بسیار موقیت‌آمیزی بدست بیاورند. شما روزها و ماههای اول جنگ را با حالا مقایسه کنید، مردم همین مردم هستند،

رزمنده‌ها هم همانها. منتها این معنی کم کم در وجود همه ظاهر شد که اگر بکشند، مثل صدر اسلام، به بهشت می‌روند و اگر کشته شوند باز هم به بهشت خواهند رفت، چرا؟ برای اینکه از آب و خاک و اسلام و ناموس و حیات و تمام فضائی که انقلاب بما داده است دفاع می‌کنند. این ایمان است. اگر ما مومن باشیم که این هم یک شبه و دوشبه، یکسال و ده سال نمیشود همانطور که سالهای سال طول کشید تا فرهنگ اسلامی ما را مبدل کردند به آن فرهنگ طاغوتی و یا فرهنگی غربی، البته آنهم به ظاهر و با ظاهری پوشالی، اینهم خرد خرد در جوامع اسلامی جا می‌افتد، چون در شرق و غرب هم متفکر هست. همه اش که حکومتها نیستند، چنانکه اکنون می‌بینیم به خاطر مسائل سیاسی، به خاطر خلع سلاح و به خاطر سلاح‌های هسته‌ای، چقدر علیه دولتها تظاهرات میشود. همین‌ها هستند که فرهنگ اصیل را می‌پذیرند، منتها باید کوشش در القائش بشود، آنهم با رعایت دقایق بسیار بسیار ظریف و با یک روز و دو روز هم نمیشود.

شما نحوه برخورد و ارائه کار هنرمندان را در این چندساله پس از انقلاب در مورد جنگ و مسائل مختلفی که پیش آمده چگونه می‌بینید؟

هنرمندان دو گونه بودند، یک‌کده که دارای فرهنگ پیشین بودند ولی انقلاب رادار کرده و خودشان را در مسیر انقلاب قرار دادند و بسیار هم موفق هستند و یک‌کده که در اثر انقلاب شروع به عرضه آثارشان کردند. هنری داشتند ولی نمی‌خواستند همگام با هنرمندان دوره گذشته حرکت کنند و وقتی که در ایران، انقلاب اسلامی شد دریافتند که جامعه آماده پذیرش هنر صحیح و اصیل هست، آمدند و در صحنه‌ها ظاهر شدند.

آرزوی که حضرت امام از پاریس به ایران تشریف آوردند و به بهشت زهرا رفتند یعنی در روز دوازدهم بهمن سال پنجاه و هفت سرودی به نام برخیزید ای شهیدان راه خدا خوانده شد، این سرود که همان لحظه سروده نشده بود، قبلاً سروده بودند و رویش کار کرده بودند و آهنگ به آن خوبی راهم رویش گذارده بودند و این

تراوش روح یک شاعر بسیار ارزنده‌ای بود که در دوران طاغوت آنرا سروده و یا آهنگسازی که باز در دوران طاغوت این آهنگ را ساخته بود. این چه ارزشی می‌تواند داشته باشد. آیا ما می‌توانیم ارزشی برای آن متصور شویم. هم برای شعرش و هم برای آهنگش و چقدر هم کوشش شده بود که خوب اجراء شود. و یا سرود خمینی‌ای امام، این سرود دو ماه قبل از اینکه حضرت امام به ایران تشریف بیاورند با آن گروه کُرو اکوهای بسیار خوب اجراء شده بود. اینان همان هنرمندان دوره گذشته بودند، منتها اول صحبت‌هایم عرض کردم که هنر را عموم مردم و جامعه در این بُعد نمی‌دید، هنر را آئی می‌دانست که اکثریت جامعه در حقیقت با آن مواجه وعده بسیار زیادی از آن منجر بودند. از بین بردن این آثار از اذهان خیلی طول دارد زحمت دارد و واقعاً می‌بایستی هنرمندان و مجریان خودشان را فدا کنند تا آن آثار کاذب از اذهان عموم پاک بشود و ما به حقایق برسیم.

لطف کنید در مورد تفکیک هنرها و مقام و

شان هر بخشی از هنر، چه موسیقی، ادبیات، تاتر، هنرهای تجسمی و غیره در جمهوری اسلامی بفرمائید.

هر کدامشان شان و مقام خاصی دارند و همه‌اشان ارزنده، اصیل و مهم هستند.

ما اگر به گذشته این هنرها بپردازیم می‌بینیم که هر کدام از اینها می‌توانسته‌اند خطوطی را در جامعه القاء بکنند. مثلاً یک فیلم بدآموز چگونه می‌توانست در نسل‌های ما جنبه بدآموزی داشته باشد و همین‌طور بالعکس. الان از موسیقی آن بی‌بند و باری‌ها استفاده نمیشود بلکه از ابزار و آلات و موسیقی و هنرمندان مربوطه برای بوجود آوردن آهنگ‌های زیبا که مناسب با انقلاب هستند استفاده میشود. شما این آهنگی که برای شعر مولانا سروده شده (کجا ناید ای شهیدان خدائی) را ملاحظه کنید که چقدر در روح شنونده اثر می‌گذارد. ما تصور می‌کنیم که این عزیزانی که به جبهه می‌روند، همین‌طوری به فکر افتاده‌اند؟ این تبلیغ هنر کسان

است که به جنبه رفته و به شهادت رسیده اند، یعنی شناخت شهادت، تاترها و فیلم های بسیار خوبی هم در این زمینه ها دیده ایم و اشعار بسیار زیبایی هم سروده شده و آهنگ های بسیار جالبی هم بر روی آن اشعار گذارده شده است، با همان وسایلی که برای بی بند و باری بکار می رفت. این ها تهییج شده اند و همه اینها سبب شناخت شده است. شناخت خود، که از کجا آمده ام، برای چی دارم زندگی می کنم و سرنوشت من چه خواهد شد، آیا اگر من موجودی عاطل باشم بهتر است و یا بروم و از وطنم دفاع بکنم و در هر صورت شهید خواهم بود؟. این جنبه های مثبت قضیه هست و جنبه های منفی، همان هائی بود که در گذشته داشتیم و متأسفانه به خاطر اینکه ابتداء در ما انحطاط فکری بوجود آوردند و هم به این نوع القائات پرداختند، نتیجه آن شد که ما از حقیقت و از اصل خود دور شدیم.

آیا وزارت ارشاد اسلامی درصدد هست که توسط سمینارهایی هنرمندان را گرد هم بیاورد و به حرفهایشان گوش دهد؟.

گوش دادن به حرفها همه اش با سمینار نیست، اصلاً گوش دادن، گوش شنوا می خواهد و خوشبختانه این قدم هائی که برای سازندگی برداشته میشود در اثر شنیدن حرفهاست. ما می بینیم که فرضاً دست اندرکاران، هنرمندان نوازنده نیستند ولی می توانند تشخیص بدهند که هنرمند نوازنده چه کمبودها و چه نیازهایی دارد و یا آن هنرمندی که روی صحنه های تاتر ظاهر میشود و آن نمایش ها را به خوبی اجراء می کند به چه چیزهایی نیازمند است. به اعتقاد من اینها احتیاج به سمینار ندارد بلکه به تفکر و انصاف احتیاج دارد. خوشبختانه می بینیم که در این دوسه ساله اخیر حرکتی انجام شده و اکنون هم در قسمت امور هنری، حرکات بسیار خوبی در جریان هست و همانطور که عرض کردم سאלنهای ما پر است و مرتب در آنها نمایشنامه اجراء میشود و مردم هم بسیار استقبال می کنند. دستگاه سینمائی ما هم حرکت های خوبی کرده و در حال تهیه و تنظیم سناریوها و فیلم های خوبی هستند و بخش های

خصوصی را هم برای تهیه فیلم دارند تشویق می کنند. سالن های نقاشی هم همینطور، چند روز پیش به هنرستانها رفته بودم و بچه هائی را که تازه به هنرستانهای هنرهای تجسمی ما آمده بودند می دیدم که چطور با علاقه و با کمترین وسایل کار می کردند، یک نکته ای را هم نباید فراموش کنیم، اگر ما می گوئیم با کمترین وسائل و چرا وسیله نداریم پاسخ این هست که ما واقعاً در حصر اقتصادی هستیم و محصوریم به خاطر اینکه داریم با همه ابر قدرتها مبارزه می کنیم و نمی خواهیم دست طلب به سوی آنها دراز کنیم، بقول شاعر:

دست طلب بسوی کسان چون کنی دراز

پل بسته ای که بگذری از آبروی خویش
ما که نمیخواهیم به خاطر یک قلم مو خواهش و تمنا بکنیم، خدا میداند که این بچه ها با کمترین وسائل ولی در نهایت خوبی و ظرافت کار می کردند و معلم هایشان هم بسیار دلسوز و با محبت بودند پس این حرکتهایی که وزارت ارشاد اسلامی انجام داده است احتیاج به سمینار ندارد بلکه فقط احتیاج به گوش شنوا، تفکر و انصاف دارد.

آیا پیرو فرمایشات امام، تغییر و تحولاتی در برنامه های اجراء شده طی این پنجسال داده خواهد شد یا خیر؟.

من تصور می کنم این مسیری که اکنون وزارت ارشاد اسلامی انتخاب کرده دارد به پیش می رود تقریباً با آن اصالتی که می بایست داشته باشد هم آهنگ هست و هر جا هم به اشکال برخورد کند کوشش می کند تا آن اشکال را رفع کند و آن اصرار و تعصب خشک و یک بعدی را ندارد و فعالیت ها هم فعالیت های بسیار سازنده ای هستند.